

بررسی و تبیین ارتباطات انسانی در شکل‌گیری تراژدی سیاوش

علی‌اکبر فرهنگی*

استاد دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران

منصوره قنبرآبادی**

کارشناس ارشد علوم ارتباطات اجتماعی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۱۷

چکیده

ارتباطات گسترده در شاهنامه ایجاب می‌کند از وجوه گوناگون به آن نگاه کنیم. تراژدی با توجه به تعریف آن که مرگ انسان ایده‌آل و نیک و مثبت داستان است که از به‌روزی به تیره‌روزی می‌افتد، این سوال را در ذهن می‌آورد که ارتباطات انسانی چگونه پیش می‌رود که مرگ این انسان را موجب می‌شود. از آنجایی که در سرزمین آرمانی ایران ارتباطات بر مبنای خرد شکل می‌گیرد پس چگونه است که تراژدی‌ها بوقوع می‌پیوندند.

در این مقاله با توجه به نظریه‌های مختلف ارتباطی و مولفه‌های ارتباط انسانی تراژدی سیاوش بررسی می‌شود و به این سوال پاسخ می‌دهد که غیر از ارتباطات انسانی چه عواملی دیگر در شکل‌گیری تراژدی موثر است. در این مقاله پژوهش‌گر به این نتیجه دست می‌یابد که غیر از خرد عواملی دیگر نیز در شکل‌دهندگی ارتباطات انسانی موثر است. عواملی که ارتباط را می‌تواند به سمت تعاملی یا تقابلی پیش ببرد و پله پله قطعه‌های یک تراژدی را تکمیل کند. روش پژوهش اسنادی و تحلیل محتوای کیفی و کمی است و جامعه آماری ۱۴۲۳ بیت داستان سیاوش از شاهنامه جوینی در نظر گرفته شده است.

کلید واژه‌ها

ارتباطات انسانی، ارتباط تقابلی، تراژدی، تعادل، ساختار شکنی، سیاوش.

* draafarhangi@yahoo.com

** parand.gh@gmail.com

مقدمه

انسان و ارتباطات او در شاهنامه در ابعادی مختلف ظهور پیدا می‌کند. انسان به طور پیوسته با هم‌نوعانش، با طبیعت پیرامون و با آفرینش در ارتباط است و در هر یک از این ارتباطات، خود را به گونه‌ای دیگر نمود می‌دهد. انسان در ارتباطات انسانی محور اصلی است. ارتباطی که گاهی به تعامل میان دو انسان و گاهی در ورقی دیگر به تقابل آن دو می‌انجامد. اگر چه داستان‌های شاهنامه روایت‌هایی از نبرد میان نیکی و بدی، تاریکی و روشنی، اهریمن و اهورامزدا و ظلم و داد است، اما این داستان‌ها از منظری دیگر روشی برای زندگی بهتر در حیات انسان تبیین می‌کند. تراژدی‌ها در شاهنامه بن‌بست‌های ارتباطی است و تراژدی آخرین نقطه تقابل است که در آن شخصیت نیک کشته و قربانی می‌شود. زمینه‌ها و عوامل ایجاد کننده تراژدی در شاهنامه مختلف است و در همه تراژدی‌های آن، این عوامل و زمینه‌ها ثابت نیست. مطالعه تراژدی‌های گوناگون جنبه‌های مشترک آن را برای ما روشن می‌کند. این پژوهش با بررسی تراژدی سیاوش، نقش ارتباطات انسانی را در آن تبیین می‌کند.

انسان در شاهنامه با توصیفی ویژه مورد توجه است؛ انسانی صاحب صفات نیک و برجسته، که دارا بودن برخی از این صفات، قدرتی در خور یک قهرمان می‌خواهد. راوی بزرگ دوران‌های گذشته در میان نگاه ژرفش به انسان، خرد را بیش از دیگر صفات برای او ارج می‌نهد. در شاهنامه مرز میان نیک و بد بودن انسان‌ها خردمندی است.

برخی از داستان‌های شاهنامه غم‌نامه است. غم‌نامه یا تراژدی، قصه مصیبت آدمیانی است که صاحب بزرگی و فضیلت و در واژه‌ای برگزیده‌تر، قهرمان هستند. فردوسی قهرمان تراژدی را جوان‌مردانه تا پای مرگ پیش می‌برد و سرافرازانه به زندگی آن‌ها پایان می‌دهد و لذت حضور قهرمان را برای مخاطب به اندوه و شفقت در او تبدیل می‌کند.

فردوسی می‌گوید:

نخست آفرینش خرد را شناس
نگه‌بان جان است و آن‌گه سه پاس
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان
کزین سه بود نیک و بد بی گمان
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۱۴، ش ۲۵ و ۲۶)

اگر خرد به ما آموزش می‌دهد و چون استادی ناظر بر آنچه که چشم و گوش و زبان می‌کنند، بشمار می‌رود و نیز چراغی برای راه‌نمایی انسان است، چگونه انسان‌های خردمند و فرزانه و قهرمان، نقش اول را در تراژدی‌ها به عهده دارند؟ اگر مشکلات بر اساس ارتباط انسان‌ها با هم در شاهنامه شکل می‌گیرد یا از هم می‌پاشد، این ارتباطات چگونه است و چرا تراژدی آفرین می‌شود؟

چشم انداز پژوهش نشان می‌دهد که در شکل‌گیری تراژدی سیاوش، عواملی وجود دارد همچون: ۱- عشق ورزی و انتقام جویی سودابه که شرایط را برای ماندن سیاوش در دربار دشوار کرد؛ ۲- سرپیچی او از فرمان شاه که باعث انتخاب توران برای پناه گرفتن توسط او شد؛ ۳- حضور سیاوش در سرزمین توران و صمیمیت او با پادشاه آن کشور؛ ۴- هنرنمایی سیاوش در توران و برانگیخته شدن آتش حسد نزدیکان شاه. ضرورت ارتباطات گسترده در شاهنامه، بررسی کیفیت ارتباطات نیز ضروری می‌نماید، زیرا همه ارتباطات از نوع تعاملی نیست و این نکته مهم است که چگونه در یک سرزمین آرمانی ارتباطات تقابلی هم وجود دارد.

این پژوهش در پاسخ به این سؤال نوشته شده است که ارتباطات انسانی در تراژدی‌های شاهنامه چگونه است و چرا منجر به تراژدی می‌شود؟ چگونه حالت‌های مختلف ارتباطی در شکل‌گیری تراژدی یا عدم شکل‌گیری آن موثر است. در این مقاله با کمک نظریه‌های تعادل از هایدگر، تقارن از نیوکمب، ناهماهنگی شناختی از فستینگر، روی‌کرد کارکردی از کاتز و کنش متقابل نمادی، این تراژدی مورد تحلیل قرار گرفته است.

با بررسی هر تراژدی می‌توان به نتایجی کاربردی و علمی دست یافت: تراژدی‌ها را می‌توان بن‌بست‌های ارتباطی دانست؛ یعنی انجام یافتن ارتباطی ناموفق به پایانی دل‌خراش رسیده. پس نقش افراد حاضر در ارتباط چگونه بوده است؟ در بررسی تراژدی، شناخت قهرمان و ارتباطات او پایان ماجرا نیست، بلکه هر تراژدی منظره‌ای است که از طریق آن می‌توان به ساختار حاکم برجامعه نگریست، منظره‌ای که به ما حفره‌ها، شکاف‌ها و معایب ساختار حاکم را نشان می‌دهد.

روش پژوهش اسنادی و تحلیل محتوای کیفی و کمی است و جامعه آماری ۱۴۲۳ بیت داستان سیاوش از شاهنامه جوینی است.

تعاریف مفاهیم و متغیرها

ارتباطات: مفهومی است که از درون فرد برخاسته و به میان دیگران راه می‌یابد و به گونه‌ای وسیع‌تر و گسترده "تسهیم تجارب" تعریف شده است. یعنی هر موجود زنده‌ای تجارب و آنچه در درون خود دارد با دیگران، چه هم‌نوعان خود و چه با انواع دیگر، در میان می‌گذارد. (فرهنگی، ۱۳۸۸، ص ۶)

ارتباطات انسانی: ارتباطات با محوریت انسان شکل می‌گیرد. آنچه ارتباطات انسانی را متمایز می‌سازد، توانایی انسان‌ها در خلق و استفاده از نمادهاست.

تراژدی: تراژدی تعاریفی مختلف دارد. مقصود از تراژدی در شاهنامه مجموعه کنش و واکنش‌هایی است که در رابطه چند فرد بوجود می‌آید و باعث حذف شخصیت نیک می‌شود. به عبارت دیگر مقصود از تراژدی در این پژوهش مرگ انسان ایده آل، نیک و مثبت داستان است که بر اثر ساختارشکنی در الگوی حاکم بر جامعه ایرانی بوجود می‌پیوندد. در برخی تراژدی‌های شاهنامه ارتباط انسان با ماورا نیز در شکل‌گیری تراژدی سهم دارد. تعریف تراژدی در این پژوهش با آنچه در تعریف ارسطو آمده است از این منظر که انسانی نیک از به‌روزی به تیره‌روزی می‌افتد، هم‌سویی دارد و از این وجه که انسان نیک بر اثر خطای انسانی خویش به تیره‌روزی می‌افتد، تفاوت دارد؛ چه ایرج به دلیل خطای خویش نیست که دچار چنان عقوبتی می‌شود.

آغاز شکل‌گیری تراژدی

توران به ایران حمله می‌کند و سیاوش از شاه می‌خواهد او را به نبرد بفرستد. با این فکر که از محیط دربار و توطئه‌های سودابه در امان باشد. وقتی شاه فرمان می‌دهد تا اسیران را نزد او بیاورند تا آن‌ها را بدار آویزد، سیاوش امتناع می‌کند و به توران پناه می‌برد. سیاوش از توران مورد محبت افراسیاب و پیران سردار تورانی قرار می‌گیرد. این دو، دختران خود را به زنی به او می‌دهند و او شهر سیاوش گرد را بنا می‌نهد و آن را مانند بهشت می‌آراید و در سراسر توران هیچ‌کس به آراستگی قدرت و حشمت او نیست و همین آرام آرام رشک دیگران را بر می‌انگیزد و زمینه نابودی وی را فراهم می‌کند. در چند هنرنمایی نظیر بازی چوگان، تیراندازی و شکار، چیره‌دستی سیاوش بر همگان روشن می‌شود و او در این مسابقه‌ها تورانی‌ها را شکست می‌دهد. مجموع این هنرنمایی‌ها حسد و کینه گرسیوز (برادر افراسیاب) را بر می‌انگیزد. بنابراین با دروغ‌های خود سخنانی برای برانگیختن خشم افراسیاب می‌گوید. افراسیاب می‌گوید که سیاوش را به نزد پدرش باز می‌فرستد:

ندانم جز آن‌کش بخوانم به در و زایندر فرستمش سوی پدر
(شاهنامه، همان، ص ۴۹۳، ش ۱۹۳۸)

^۱ - ارسطو در تعریف تراژدی می‌گوید: تراژدی قصه مصیبت برای کسی است که از بزرگی برخوردار است؛ انسان صاحب فضیلتی که از به‌روزی به تیره‌بختی می‌افتد بر اثر خطایی که انجام داده است؛ اما بیش از آنچه که مستحق است رنج و مصیبت می‌بیند. قهرمان تراژدی بیش از گناهش دچار عقوبت می‌شود و همین موضوع است که باعث می‌شود حس شفت و دلسوزی همه نسبت به او برانگیخته شود.

اما گرسیوز جواب می‌دهد که رفتن سیاوش به ایران همان و ویران شدن بر و بوم ما همان، چه او بر اسرار ما واقف شده، کشور ما را شناخته و جنگیدن با ما برایش آسان‌تر شده است:

بدو گفت گرسیوز ای شهریار
از ایدر سوی شهر ایران شود
مگیر این چنین کار پر مایه خوار
بروبوم ما پاک ویران شود
هر آن‌گه که بیگانه شد خویش تو
بدانست راز کم و بیش تو
(شاهنامه، همان، ص ۴۹۳ و ۴۹۴، ش ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲)

این سخن در افراسیاب کارگر می‌افتد؛ می‌گوید پس او را نزد خود خواهیم خواند و از آنچه در سر دارد از او خواهیم پرسید تا ببینم چه پاسخ می‌دهد و از گرسیوز می‌خواهد سیاوش را نزد او ببرد.

گرسیوز روانه می‌شود، اما تصمیم دارد تمهیدی بکار گیرد تا کار سیاوش را پیش از رسیدن به نزد پادشاه تمام کند. گرسیوز به سیاوش پیغام شاه را می‌دهد و سیاوش می‌پذیرد نزد شاه بیاید، اما گرسیوز حيله‌ای دیگر بکار می‌گیرد:

به دل گفت: ار ایدون که با من به راه
بدین شیر مردی و چندین خرد
سیاوش بیاید به نزدیک شاه
کمان مرا زبیر پی بسپرد
(شاهنامه، همان، ص ۵۰۷، ش ۲۰۰۸ و ۲۰۰۷)

گرسیوز به سیاوش می‌گوید: دل شاه از تو تباه شده و در پی آن است که صدمه‌ای برساند و از بدخویی افراسیاب داستان می‌گوید. سیاوش خام این سخنان می‌شود و نامه‌ای به شاه می‌نویسد و می‌گوید چون فرنگیس، همسرش بیمار است، نمی‌تواند حضور برسد. گرسیوز نامه را می‌برد و به شاه می‌گوید سیاوش سپاهی برای مقابله با افراسیاب فراهم آورده است. افراسیاب سپاهیان خود را به سمت سیاوش گرد می‌فرستد. لشکریان سیاوش می‌خواهند با آن‌ها بجنگند، اما سیاوش نمی‌گذارد و در آن لحظه بر مکر گرسیوز آگاه می‌شود، اما کار از کار گذشته است. سیاوش در پاسخ به فرنگیس که می‌گوید فرار کند، می‌گوید خود را تسلیم تقدیر می‌کند.

لشکریان سیاوش و تمام یاران ایرانی او که هزار نفر هستند، بدون مقاومت کشته می‌شوند و خود سیاوش نیز اسیر می‌شود، گروی زره که در یکی از جنگ‌ها از او شکست خورده و کینه‌ او را به دل دارد، دست او را می‌بندد و افراسیاب فرمان به کشتن او می‌دهد. پیلسم برادر پیران، افراسیاب را به دلیل خون‌خواهی ایرانیان از کشتن برحذر می‌دارد. افراسیاب نرم می‌شود، اما کینه‌ گرسیوز انتها ندارد و می‌گوید:

سیاوش چو بخروشد از روم و چین
همین بد که کردی تو را خود نه بس
پر از گرز و شمشیر بینی زمیــــن
که خیره همی بشنوی پند کس
بدین جا بپوشیده خواهی برش
سپردی دم مارو خستی سرش
(شاهنامه، همان، ص ۵۵۳، ش ۲۲۷۲ و ۲۲۷۵ و ۲۲۷۶)

پس دو تن به نام‌های دمور و گروی به کمک گرسیوز می‌آیند و او را می‌کشند:

نگه کرد گرسیوز اندر گروی
بیامد به پیش سیاوش رسید
بزد دست و ریش شهنشه گرفت
چو از شهر و از لشکراندر گذشت
زگرسیوز آن خنجر آبگون
پیاده همی برد مویش کنان
بیفکند پیل ژیان را به خاک
یکی طشت بنهاد زرین گروی
جدا کرد سرو سیمین سرش
کجا آنکه فرموده بد طشت خون
گیاهی برآمد همانگه زخون
گیاراهم من کنونت نشان

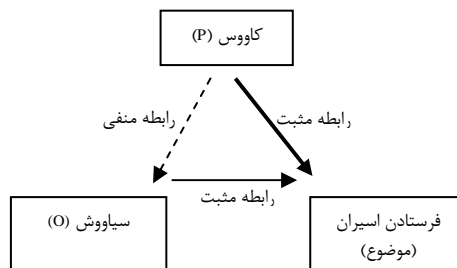
گروی ستمگر بیچید روی
جوان مردی و شرم شد ناپدید
به خواری کشیدش به خاک ای شگفت
کشانش بیردند بسته به دشت
گروی زره بسته از بهر خون
چو آمد بدان جایگاه نشان
نه شرم آمدش زان سپهد نه باک
بیچید، چوون گوسفندان روی
همی رفت در طشت، خون از برش
گروی زره برد و کردش نگون
بدانجا که آن طشت شد سرنگون
که خوانی همی خون اسیاووشان
(شاهنامه، همان، ص ۵۶۲ تا ۵۶۶، ش ۲۳۲۴ تا
۲۳۲۶ و ۲۳۲۸ تا ۲۳۴۳ و ۲۳۴۵ و ۲۳۴۶)

تبیین روابط بر اساس نظریه‌های ارتباطی

در مورد موضوع فرستادن اسیران، میان کاووس و سیاوش یک عدم تعادل بوجود آمده است و سیاوش با فرستادن پیام، سوی کاووس می‌کوشد رابطه را به حالت تعادل برگرداند، اما با توجه به منفی بودن نگرش سیاوش نسبت به موضوع فرستادن اسیران (برای آن که می‌داند کاووس قصد کشتن آنها را دارد)، در نتیجه این رابطه به سمت تعادل نمی‌رود.

هایدر در نظریه تعادل می‌گوید: حالت‌های نامتعادل در افراد کنش ایجاد می‌کند و نیروهایی را برای برگرداندن به حالت تعادل می‌آفریند. او الگویی مثلی را مطرح می‌کند که در آن دو فرد و یک موضوع وجود دارد و رابطه این سه با هم حالت تعادل و یا عدم تعادل را بوجود می‌آورد. زمانی که یک رابطه و یا هر سه رابطه منفی باشد، عدم تعادل وجود دارد. عدم تعادل حالتی ناپایدار است و این ناپایداری موجب تنش روان‌شناختی در فرد می‌شود. این تنش وقتی رفع می‌شود که وضعیت به سمت تعادل سوق پیدا کند. (سورین و تانکارد، ۱۳۸۶، ص ۲۱۱) اگر الگوی ارائه شده توسط هایدر با عناصر داستان جایگزین شود، حالتی نامتعادل بدست خواهد آمد.

(فلش نقطه چین رابطه منفی را نشان می‌دهد)



نظر کاووس نسبت به سیاوش مثبت است؛ همچنین نظر کاووس نسبت به فرستادن اسیران مثبت است، اما نظر سیاوش نسبت به فرستادن اسیران منفی است و در نهایت با عدم تعادل در این رابطه مواجه می‌شویم.

نیوکامب نظریه تقارن را این گونه مطرح می‌کند: در هر ارتباطی که شخص A، شخص B را نسبت به موضوع X جذب کند، می‌گوییم ارتباط در جهت تلاش برای تقارن است. (سورین و تانکارد، ۱۳۸۶، ص ۲۱۵) در این جا تلاش سیاوش برای جذب کاووس و متقاعد کردن او نسبت به نفرستادن اسیران راه به جایی نمی‌برد و ما با یک عدم تقارن در این رابطه روبه‌رو می‌شویم.

طبق نظریه ناهماهنگی شناختی فستینگر، شخص از قرار گرفتن در موقعیت‌هایی که ناهماهنگی بر می‌انگیزد، پرهیز می‌کند (سورین و تانکارد، ۱۳۸۶، ص ۲۲۶)؛ از همین رو سیاوش نسبت به قرار گرفتن در تمام موقعیت‌هایی که سودابه حضور دارد، پرهیز می‌کند تا هیچ بحران و ناهماهنگی بوجود نیاید.

طبق نظریه کاتز، شکل‌گیری و تغییر نگرش را باید بر حسب کارکردهایی که نگرش برای اشخاص دارد، فهمید. بر همین اساس است که چون کارکردها تفاوت دارد شرایط و فنون تغییر نگرش هم تفاوت دارد. (سورین و تانکارد، ۱۳۸۶، ص ۲۶۲) نگرش سیاوش نسبت به نفرستادن اسیران به دلیل وعده‌ای که به تورانیان برای صلح داده است منفی است. وفای به عهد و پیمان و در این جا وعده‌ای که سیاوش به تورانیان داده است، کارکرد اظهار ارزش است که این کارکرد به سیاوش امکان می‌دهد احساسی مثبت از نوع شخصیت خویش داشته باشد. بر همین اساس، این نگرش در او هیچ گاه تغییر نکرده و به سمت خیانت و شکستن پیمان، تغییر نگرش نخواهد داد.

براساس نظریه کنش متقابل نمادی بلومر، هر فردی با تفسیر موقعیت خویش دست به کنش می‌زند؛ به عبارتی دیگر در برابر موقعیت قرار گرفته، کنش‌سازی می‌نماید. (بلومر، ۱۳۸۸، ص ۲۷) سیاوش آگاهانه براساس شرایط بوجود آمده و محک زدن موقعیت‌های قرار گرفته در آن دست به کنش می‌زند.

بحران در ارتباطات

روابط شخصیت‌ها در این روایت با پیوندهایشان به هم گره خورده است. سیاوش پسر شاه ایران و از طرف دیگر نبیره گرسیوز تورانی است. سیاوش دست پرورده رستم است. گرسیوز که خود کُشنده سیاوش است، با خود سوژه یعنی سیاوش ارتباطی نزدیک دارد. تربیت سیاوش به دست رستم است؛ در حقیقت او به کسی سپرده شده بود که نماینده ارزش‌ها و خواست‌های ایرانیان است. وقتی ارتباطها را این گونه می‌چینیم، به سراغ بحران‌ها می‌رویم تا ببینیم چگونه تراژدی را موجب شده است. انتخاب در تراژدی اهمیت دارد، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه.

سودابه به سیاوش عشقی را ابراز می‌کند که موجب بحران و بحران موجب تشویش می‌شود.

ارتباط ناموفق → تشویش → بحران

سیاوش در پاسخ دعوت سودابه می‌گوید:

فرستاده رفت و پیامش بداد
برآشفت از آن کار نو نیک زاد
بدو گفت مرد شبستان نسیم
مجویم که با بند و دستان نسیم
(شاهنامه، همان، ص ۱۷۱، ش ۱۴۰ و ۱۴۱)

سیاوش با چند انتخاب روبه‌روست:

- ۱- اگر عشق را بپذیرد خیانت کرده است و خیانت به شاه ساختار ارتباطی را به ارتعاش در می‌آورد و سرنوشتی بد را برایش رقم می‌زند و از طرفی او در تضاد میان ارزش‌های خود و آنچه پیش رو دارد، قرار گرفته است.
- ۲- اگر عشق ابراز شده را نپذیرد، پس از بحران عشق سودابه، بحرانی دیگر شکل می‌گیرد.

انگیزش سودابه، بدست آوردن سیاوش است و برای همین عناصر دیگر را به ارتباط وارد می‌کند. به کاووس متوسل می‌شود که سیاوش را نزد او بفرستد. حتی می‌خواهد یکی از دختران خود را به او بدهد تا به او نزدیک‌تر شود؛ یعنی از عناصر دیگر برای برقراری ارتباط کمک می‌گیرد، اما در حقیقت عناصر ارتباطی جدید، وارد حوزه بحرانی می‌شود.

در درون سیاوش بحران و تضاد است، مهرورزی سودابه را بر نمی‌تابد، اما کینه او را نیز نمی‌خواهد برانگیزد و تصمیم دارد بخردانه عمل کند و بحران را تمام کند. سیاوش با خود چنین می‌اندیشد:

نه من با پدر بی وفایی کنم
وگر سرد گویم بدین شوخ چشم
همان به که با او به آوای نرم
نه با اهرمن آشنایی کنم
بجوشد دلش گرم گردد ز خشم
سخن گویم و دارمش خوب و نرم
(شاهنامه، همان، ص ۱۹۸، ش ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۸)

گسترش بحران

دامنه بحران و مجموعه ارتباطات در این مجموعه گسترده‌تر می‌شود و برای حل آن به موبدان و آتش متوسل می‌شوند و بحران به بیرون دربار کشیده می‌شود. موبدان گفتند:

زهر دو، سخن چون بر این گونه گشت
چنین است سوگند چرخ بلند
بر آتش یکی را ببااید گذشت
که بر بی گناهان نیارد گزند
(شاهنامه، همان، ص ۲۳۰، ش ۴۶۰ و ۴۶۱)

تشویش در درون ساختار جامعه شکل می‌گیرد. آیا سیاوش سربلند می‌شود؟ سیاوش با موفقیت این مرحله را پشت سر می‌گذارد و مراقب است بحرانی تازه ایجاد نشود، اما روند تراژدی همیشه طبق میل افراد و سوژه‌ها متوقف نمی‌شود.

با این همه قهرمان روایت (سیاوش) بخشیده شدن سودابه را از شاه می‌خواهد تا از بحران جدید جلوگیری کند و فراگرد ارتباط خصمانه و کینه جویانه پایان یابد:

سیاوش چنین گفت با شهریار
به من بخش سودابه را زین گناه
که دل را بدین کار غمگین مدار
پذیرد مگر پند و آیین و راه
(شاهنامه، همان، ص ۲۴۵، ش ۵۴۷ و ۵۴۸)

تناقض میان ارزش‌ها

کاووس سودابه را می‌بخشد و بظاهر ماجرا تمام می‌شود، اما خود سیاوش بحرانی جدید ایجاد می‌کند. درون او تناقضی دیگر شکل می‌گیرد میان ارزش‌هایش و آنچه وظیفه او در ساختار روابط جامعه در فرمان‌برداری از شاه تعریف شده است.

مهر که ایزد پهلوانان شمرده می‌شود، ناظر بر پیمان و عهد است و پیکار او با پیمان‌شکنان تا آن‌جا پیش می‌رود که «پای‌بندی بی‌چون و چرا به سوگند (پیمان)، یکی از مهم‌ترین برتری‌های مهرآیینی بشمار می‌رفته و نخستین کنش پیرو آن، سوگند به فرمان‌برداری از شهریار و سرسپردگی بدو بود.» (کروجی کویاجی، ۱۳۸۰، ص ۳۹۰)

سیاوش با خود می‌گوید:

همی گفت: صد مرد گرد و سوار
همه نیک خواه و همه بی گناه
زخویشان شاهی چنین نام‌دار
اگر شان فرستم بنزدیک شاه
همان گه کند زنده بردارشان
نه پرسد نه اندیشه از کارشان

به نزدیک یزدان چه پوزش کنم
 ورایدونک جنگ آورم بی گناه
 جهان‌دار نپسندد این بد زمن
 وگربلازگردم به درگاه شاه
 از ونیز هم برتنم بد رسد
 نیابم زسودابه خود جز بدی
 بد آمد زکار جهان بر تنم
 ابر خیره با شاه توران سپاه
 گشایند بر من زبان انجمن
 به طسوس سپهد سپارم سپاه
 چپ و راست بد بینم و پیش بد
 ندانم چه خواهد رسد ایـزدی
 (شاهنامه، همان، ص ۳۳۳، ش ۱۰۱۷ تا ۱۰۲۵)

تناقض شکل گرفته در درون او این است: کشتن اسیران نقض ارزش‌های انسانی و خیانت به ارزش‌هاست؛ اما در ساختار روابط او با شاه، سرپیچی از فرمان شاه، نقض وظیفه پهلوانی است. سیاوش برای خروج از این وضعیت راه حل پیدا می‌کند و آن پناه بردن به توران است.

گذار از آستانه‌ها ایجاد آشفتنگی و بی‌نظمی می‌کند. البته شخص باید از یک مرحله به مرحله دیگر گذر کند و این خود تشویش و خطرهایی در بردارد. آستانه می‌تواند مرزهای ساختار باشد. اما دوباره سلسله جدید از روابط و بحران‌ها با ورود سیاوش به توران آغاز می‌شود.

عنصر جدید در ساختار بیگانه

وقتی عنصری جدید وارد ساختار بیگانه (توران) می‌شود، این خود بحران‌ساز است. عنصری که در موقعیت پیشین خود جایگاهی مرکزی (شاهزاده بودن سیاوش) داشته، در هنگام ورود به ساختار جدید نمی‌تواند پایگاهی استوار داشته باشد. از یک طرف ساختار جدید برای سیاوش ساختاری بیگانه و از طرفی دیگر سیاوش برای این ساختار بیگانه است.

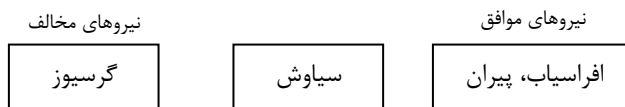
پس برخورد ایجاد می‌شود و سیاوش (عنصر جدید) و ساختار بیگانه با هم برخورد پیدا می‌کنند. ایدولوژی‌ها و ارزش‌های قالب جدید معمولاً در برابر موقعیت بیگانه مقاومت می‌کنند و سعی در پس زدن آن دارند؛ مگر آنکه عنصر جدید با ساختار جدید تطبیق یابد؛ که بسی دور از ذهن است که عنصری از بیرون کاملاً منطبق با ساختار جدید شود.

پس عنصر جدید یا باید خود را وفق دهد یا دچار سرکوب شود. هنگام ساختن گنگ دژ توسط سیاوش، توصیف تزئینات داخل قصر نشان از آن دارد که او هویت خود و ساختار قبل را فراموش نکرده است:

بیاراست شهری به سان بهشت
 بر ایوان نگارید چندی نگار
 به هامون و گل و سنبل و لاله کشت
 ز شاهان و از بزم و از کارزار

نگار سروتاج کاووس شاهه نشستند با باره و گرز و گاه
 بر تخت او رستم پیتلتن همان زال و گودرز و آن انجمن
 (شاهنامه، همان، ص ۴۵۵، ش ۱۷۱۷ تا ۱۷۲۰)

عنصر جدید در درون ساختار جدید هم نیروهای موافق و هم نیروهای مخالف دارد. پیران و افراسیاب نماینده نیروهای موافق و هم‌ساز و گرسیوز نماینده نیروهای مخالف هستند.



وجود این نیروها، موجب ناسازگاری می‌شود و این ناسازگاری با شکست دادن پهلوانان تورانی در مسابقات بوجود می‌آید. اگر ایرانی‌ها پهلوانان تورانی را شکست ندهند، گویی ارزش‌های یک کشور زیر پا رفته و شکست خورده چه عنصر جدید نماینده سرزمین خودش است. اگر شکست بدهند ارزش‌های ساختار جدید را خدشه‌دار می‌کنند؛ سرانجام ارزش‌های ساختار پیش که بلند کردن نام سرزمین است چیره می‌شود و حریفان را شکست می‌دهند.

سیاوش از یک ساختار به یک ساختار دیگر وارد شده و در آن جا جای‌گاهی بهشت گونه (گنگ دژ) می‌سازد، اما نیروهای ساختار جدید نمی‌خواهند نیروهای بیگانه یک موقعیت استعلایی در بافت آنها داشته باشد. بافت نیز در نوع ارتباط ما تأثیر دارد. گرسیوز وقتی گنگ دژ را می‌بیند با خود می‌گوید:

به دل گفتم سالی اگر بگذرد سیاوش کسی را به کس نشمرد
 همش پادشاهی است هم تخت و گاه همش گنج و هم بوم و بر، هم سپاه
 (شاهنامه، همان، ص ۴۷۲، ش ۱۸۱۵ و ۱۸۱۶)

نیروهای مخالف شروع به بحران‌سازی می‌کنند تا عنصر بیگانه در ساختار آنها مرکزیت نیابد. وقتی گرسیوز در جایگاهی بحران ساز می‌ایستد به نماینده نیروهای حفظ کننده ساختار تبدیل می‌شود، چون حیات این نیروها وابسته به ساختار است و هویت آنها این گونه شکل گرفته، ولی عنصر بیگانه این موقعیت را به خطر می‌اندازد و نظم را برهم می‌زند.

(این نیروها در برابر عنصر جدید پنداشتی متفاوت دارند که منجر به سوگیری در اندیشه آنان شده است)

برخورد ساختارها بوجود می‌آید. گرسیوز بشدت برای جلوگیری از تغییر در ساختار مقاومت می‌کند.

حالات‌های ممکن برخورد نیروهای موافق و مخالف با عنصر جدید

اگر نیروهای موافق و مخالف نتواند با عنصر جدید کنار بیاید، سه حالت صورت می‌پذیرد:

۱- عنصر جدید را بیرون کنند (عنصر جدید بی‌حاشیه نیست، ارزش‌های مخصوص به خود، هویت شکل یافته مربوط به خود و نظم خود را دارد و کاملاً سازگار با محیط جدید نیست)

۲- بی‌نظمی را به هر شکلی به نظم تبدیل کنند.

۳- سرکوب کنند، چه نمی‌توان عنصر جدید را با ساختار جدید هم‌رنگ کرد.

برای هر یک از این حالت‌ها پاسخی هست:

۱- نمی‌توانند او را خارج کنند چون با ساختار آشنا شده و ممکن است خطرناک باشد. پس بازگشت عنصر جدید به ساختار پیشین نا ممکن است.

۲- بی‌نظمی به نظم تبدیل نمی‌شود.

۳- در نهایت با توجه به رد شدن دو حالت قبل، سرکوب انتخاب می‌شود.

افراسیاب به گرسیوز می‌گوید:

اگر ما بشوریم بر بی‌گناه	پسندد چنین داور هور و ماه!
ندانم جز آن کیش بخوانم به در	وز ای‌در فرستمش سوی پدر
بدو گفت گرسیوز شهریوار	مگیر این چنین کار پر مایه خوار
از ای‌در گر اوسوی ایران شود	برو بوم ما پاک ویران شود
هر آن گه که بیگانه شد خویش تو	بدانست راز کم و بیش تو
	(شاهنامه، همان، ص ۴۹۳ و ۴۹۴، ش ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۲)

حذف و سرکوب، واکنش طبیعی از طرف ساختارهاست؛ گذر از آستانه‌ها همیشه خطر آفرین است، چه برای سوژه و چه برای جایگاه جدید که سوژه به آن پای می‌نهد. پس چاره در حذف است و سیاوش نمی‌تواند به ساختار قبل برگردد؛ چون به سرزمین خیانت کرده است. او برای پناهنده شدن به توران بر خلاف ساختار جامعه خود حرکت کرده؛ پس نه می‌تواند باز گردد و نه بماند. هم‌رنگ شدن با ساختار نیز میسر نیست. پس افراد ساختار بیگانه، چاره را در حذف می‌بینند و این کار کرد طبیعی یک ساختار است و چون این عنصر بیگانه وجودش در ساختار پیشین گسترده است، حذف باعث بحران می‌شود؛ یعنی چاره کار خودش بحران ساز است. حذف این عنصر بر آشفتن ساختار ایران را در پی دارد. در مورد سودابه (که با قصد خیانت بحران‌سازی کرده بود) نیز عنصر بیگانه مطرح بود؛ اما حذف او آشوب در هاماوران را موجب می‌شد. کیکاووس در موضوع سودابه و سیاوش، چاره را در حذف سودابه نمی‌بیند، بلکه در وفق دادن

عنصر می‌بیند و می‌خواهد از بحران جلوگیری کند، اما در توران سیاوش را حذف می‌کنند. با حذف، دامنه بحران و ارتباطات بحران‌زا به آن سو نیز کشیده می‌شود. در بخش اول سیاوش چون نمی‌خواهد با کشتن سودابه بحران ایجاد شود، از ساختار عبور می‌کند؛ به همین سبب خطرها و روابط بحران‌زا گریبان‌گیر خود او در ساختار جدید می‌شود.

پنداشت متفاوت و درک گزینشی

در این داستان با فریب‌کاری گرسیوز دو طرف (سیاوش و افراسیاب) در پنداشتی متفاوت و درکی گزینشی، براین باورند که درست فکر می‌کنند و همین مانع روانی بر ارتباط درست می‌شود. سیاوش فکر می‌کند افراسیاب قصد تعرض به او را دارد و افراسیاب هم در این فکر است که سیاوش قصد بحران آفرینی دارد. نرفتن سیاوش به نزد افراسیاب، رابطه‌ای نامطمئن بوجود می‌آورد و بحران دوباره، پدید می‌آید.

افراسیاب می‌خواهد موقعیت خود را نجات دهد و فکر می‌کند سیاوش در فکر توطئه است. سیاوش باید از ساختار جدید تبعیت کند (که نمی‌کند)، آن‌چه که افراسیاب می‌بیند، پیروی نکردن سیاوش است. سیاوش در پاسخ این‌که افراسیاب او را به نزد خود می‌خواند مریضی و ناله کردن فرنگیس را بهانه آوردن و پاسخ می‌دهد:

مرا دل پر از رای و دیدار توست که کشور پر از گنج و کردار توست
ز نالندگی چون سبک‌تر شود فدای تو ای شاه، کشور شود
(شاهنامه، همان، ص ۵۲۴، ش ۲۱۰۷ و ۲۱۰۶)

هر دو در وضعیت خطر قرار گرفته‌اند و به شکل نا آگاهانه داستان را پیش می‌برند. در نهایت سیاوش خود را به تقدیر می‌سپارد؛ یعنی کاری انجام ندادن و تسلیم نیروهای شدن که خارج از تصمیم سوژه است. گویی او در حالتی است که از او سلب اختیار شده و دیگر کنشی از جانب او صورت نمی‌گیرد.

پیلسم برادر پیران به افراسیاب، از خون‌خواهی سیاوش هشدار می‌دهد.

سری را کجا تاج باشد کلاه نشاید برید ای خردمند شاه
ببری سری را همی بی گناه که کاووس و رستم بود کینه خواه
(شاهنامه، همان، ص ۵۵۲، ش ۲۲۶ و ۲۲۶۲)

اما گرسیوز دوباره شاه را تحریک می‌کند:

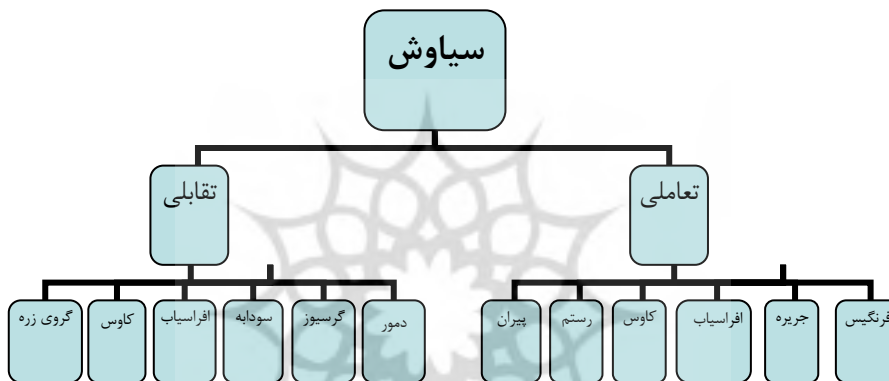
رها کردندش بتراز کشتن است همان کشتنش درد و رنج تن است
(شاهنامه، همان، ص ۵۵۷، ش ۲۲۹)

در این‌جا بحران مثل ارتباط، فراگردی عمل می‌کند و مثل موجی، موج‌های دیگر را ایجاد می‌کند. موج‌های بعدی چون لایه‌ها و ارزش‌های دیگری به آن می‌پیوندند

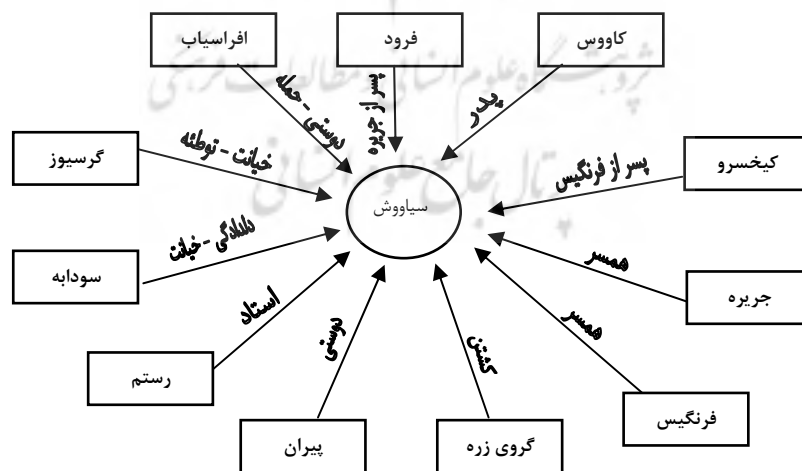
و بازخوردها را نیز در بردارد، شدیدتر است و همین طور این فراگردی بودن ادامه می‌یابد. دامنه این موج و بحران، فرنگیس دختر افراسیاب را در بر می‌گیرد. دامن کیکاووس را که فرزندش را از دست می‌دهد، رستم را که شاگردی نیک را از دست می‌دهد و سودابه را نیز می‌گیرد. موج‌های شدید، ایران و توران را فرا می‌گیرد و تا کشته شدن افراسیاب ادامه می‌یابد، اما کشته شدن او نیز پایان بحران‌ها و ارتباطات نیست.

نتیجه‌گیری

۱- مدل ارتباطی در روابط تعاملی و تقابلی سیاوش به این گونه قابل ترسیم است.



۲- شبکه روابط سیاوش با دیگر شخصیت‌های داستان به صورت زیر قابل ترسیم است.



۳- جدول ارتباطی ارتباط انسان با انسان در داستان سیاوش به صورت زیر است.

نوع ارتباط	زمینه ارتباط	فراوانی ابیات	درصد فراوانی
ارتباط انسان با انسان	ارتباط سیاوش و سودابه	۶۳	۴/۴۳
	ارتباط سیاوش و کاوس	۱۵۹	۱۱/۱۷
	ارتباط سودابه و کاوس	۸۵	۵/۹۸
	ارتباط اهل شبستان و سیاوش	۷	۰/۴۹
	ارتباط سودابه و پرستار	۹	۰/۶۴
	ارتباط کاوس و موبدان	۱۶	۱/۱۲
	ارتباط کاوس و رستم	۶۴	۴/۵۰
	ارتباط سیاوش و رستم	۱۵	۱/۰۵
	ارتباط سیاوش و بهرام و زنگه شاوران	۸۸	۶/۱۸
	ارتباط سیاوش و افراسیاب	۱۱۸	۸/۳۰
	ارتباط سیاوش و پیران	۱۵۴	۱۰/۸۲
	ارتباط سیاوش و فرنگیس	۵۷	۴/۰۱
	ارتباط گرسیوز و افراسیاب	۲۳۶	۱۶/۵۹
	ارتباط پیلسم و افراسیاب	۱۸	۱/۲۶
	ارتباط گرسیوز و سیاوش	۱۴۵	۱۰/۱۹
	ارتباط پیران و افراسیاب	۱۰۸	۷/۵۹
	ارتباط سیاوش و دمور و گروی زره	۲۱	۱/۴۸
	ارتباط افراسیاب و موبدان	۱۷	۱/۱۹
	ارتباط رستم و گرسیوز	۵	۰/۳۵
	ارتباط افراسیاب و طوس	۳	۰/۲۱
ارتباط فرنگیس و افراسیاب	۲۷	۱/۹۰	
ارتباط سیاوش و پیلسم	۸	۰/۵۶	
	مجموع	۱۴۲۳	۱۰۰

از جدول شماره پنج استنباط می‌شود که، ارتباط گرسیوز و افراسیاب ۱۶/۵۹ درصد ابیات، ارتباط سیاوش و کاوس ۱۱/۱۷ درصد ابیات و ارتباط سیاوش و پیران ۱۰/۸۲ درصد ابیات را به خود اختصاص داده است. طبق جدول فوق ارتباط گرسیوز و افراسیاب (۱۶/۵۹٪) بیش‌ترین و ارتباط افراسیاب و طوس (۰/۲۱٪) کمترین درصد ابیات را به خود اختصاص داده است. سیاوش بیش‌ترین ارتباط را با پیران و کمترین ارتباط را با پیلسم (۰/۵۶٪) در این داستان دارد.

۴- جدول انواع ارتباط در داستان سیاوش به صورت زیر است.

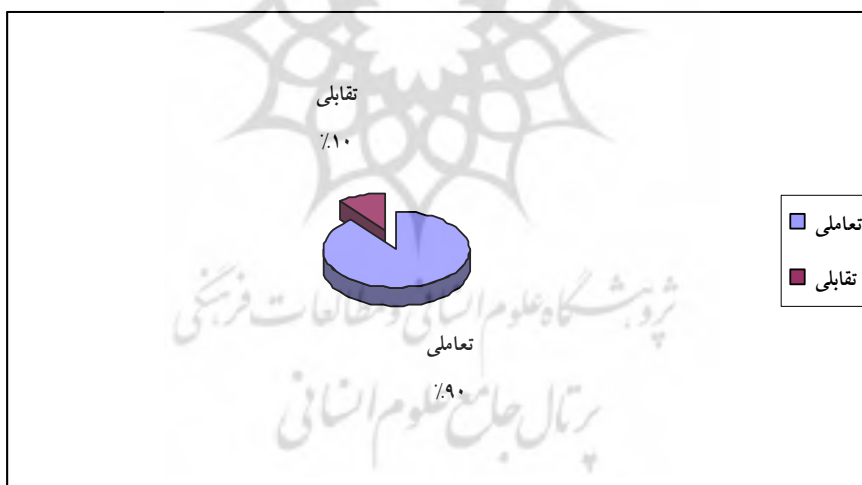
انواع ارتباط در داستان سیاوش

انواع ارتباط	فراوانی ابیات	درصد فراوانی
تعاملی	۱۲۷۴	۸۹/۵۳
تقابلی	۱۴۹	۱۰/۴۷
جمع	۱۴۲۳	۱۰۰

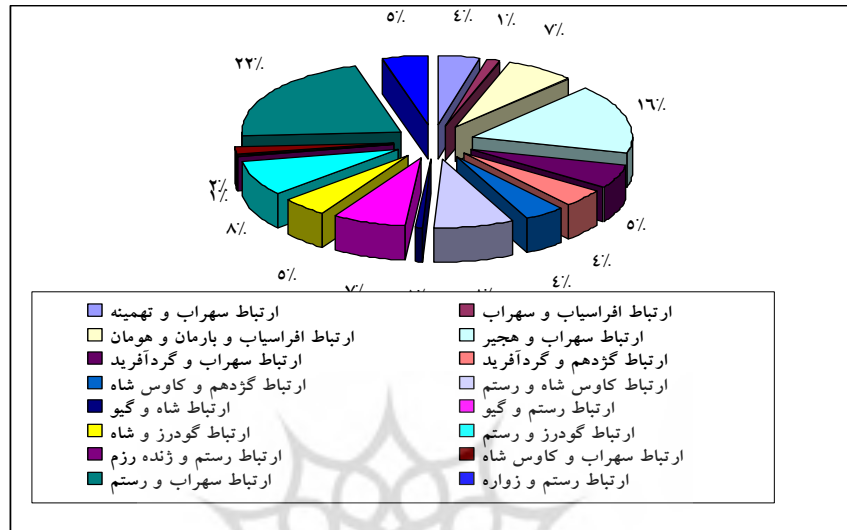
از جدول شماره ۶ استنباط می‌شود که در داستان سیاوش، ارتباطات تعاملی شخصیت‌ها ۸۹/۵۳ درصد و ارتباطات تقابلی آنها ۱۰/۴۷ درصد ابیات را به خود اختصاص داده است.

در این داستان ارتباطات تعاملی بیش‌ترین ابیات و ارتباطات تقابلی کم‌ترین ابیات را در برمی‌گیرد.

۵- نمودار ارتباط انسان با انسان در داستان سیاوش به شکل زیر است.



۶- نمودار انواع ارتباط در داستان سیاوش به شکل زیر است:



۷- طبق جداول و نمودارها، درصد ابیاتی که در آنها ارتباط تعاملی وجود داشته، خیلی بیش‌تر از ارتباط تقابلی است؛ این نشان می‌دهد که، اگر چه قهرمانان و افراد در ارتباط سعی می‌کنند ارتباط تعاملی را ادامه دهند، اما گاهی تبدیل شدن یک تعامل به تقابل می‌تواند باعث شکل‌گیری تراژدی شود. در یک تراژدی همه ارتباطات تقابلی نیست، اما گاهی یک یا چند ارتباط تقابلی باعث می‌شود تمامی ارتباطات تعاملی در سایه قرار گیرد.

۸- از مجموع مطالبی که بیان شد می‌توان نتایجی به شرح زیر بدست آورد:
سیاوش از بودن در موقعیت‌های نامتعادل می‌پرهیزد. از مقابله با سودابه با تدبیر می‌گذرد و از بروز بحران در ارتباط با او جلوگیری می‌کند. سیاوش شخصیتی متعادل است. موضوع اسیران و فرستادن آن‌ها نزد کاووس، میان سیاوش و کاووس عدم تعادل و ناهم‌خوانی ایجاد می‌کند. سیاوش برای پرهیز از ناهماهنگی‌هایی که در دربار در انتظار اوست و رهایی از تضاد میان ارزش‌های خود و فرمان‌برداری از شاه، دست به انتخابی می‌زند که نوعی ساختار شکنی است. سیاوش به ساختار بیگانه پناه می‌برد، او الگوها و ارزش‌های ساختار قبل را از یاد نبرده و چون برای ساختار جدید بیگانه است، مانند موقعیت پیشین خود نمی‌تواند موقعیت استعلایی داشته باشد. افراد ساختار جدید کم

کم با اتفاقاتی که پیش می‌آید می‌بینند که پایگاه سیاوش هر روز محکم‌تر می‌شود؛ پس در برابر او که با ساختار جدید نیز منطبق نشده است، به مقابله بر می‌خیزند. نمی‌توانند او را به ساختار قبل باز گردانند؛ زیرا با تمام رمز و رموز آنان آشنا شده است؛ پس چاره را در حذف او می‌بینند. حذف سیاوش با کشتن او و بوقوع پیوستن یک تراژدی انجام می‌شود.

فهرست منابع

- اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۸۷). *زندگی و مرگ پهلوانان*، شرکت سهامی انتشار.
- بلومر، هربرت. (۱۳۸۸). *کنش متقابل گرایی نمادی*، ترجمه حسین تنهایی، نشر بهمن برنا.
- تانکارد، جیمز، سورین، ورنر. (۱۳۸۶). *نظریه‌های ارتباطات*، ترجمه علیرضا دهقان، موسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- رضایی راد، محمد. (۱۳۷۹). *مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی*، انتشارات طرح نو.
- فرای، نورتراب. (۱۳۸۸). *آناطومی تراژدی*، ترجمه هلن اولیایی نیا، نشر فردا.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). *شاهنامه*، چاپ مسکو، نشر آرس.
- فرهنگی، علی اکبر. (۱۳۸۸). *ارتباطات انسانی*، موسسه رسا.
- کروجی کویاجی، جهانگیر. (۱۳۸۰). *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*، ترجمه جلیل دوستخواه، نشر آگاه.